

## کاربست معانی استعاری حروف در بستر قرآن کریم\*

مهرداد آقائی (نویسنده مسئول)\*\*

حسین حدیدی\*\*\*

### چکیده

قرآن کریم به عنوان هسته مرکزی و اصلی دین اسلام و علوم قرآنی در بردارنده معارف و مفاهیم علمی و ادبی است که در میان کتاب‌های مختلف به عنوان «أم الكتاب» شناخته شده است. در این علموی همچون صرف، نحو و بلاغت پیدایش و تکامل خود را وام‌دار قرآن مجید هستند. در این میان، علم بلاغت از جمله دانش‌های کاربردی است که با مزیت بخشیدن به سخن و مصونیت آن از برخی اشتباهات به شیوه بیان معانی و به شیوه هماهنگی سخن با موقعیت بیان آن می‌پردازد. یکی از ابعاد اعجاز‌آمیز این کتاب، کاربرد معانی حروف در آن است. سؤالی که این پژوهش در صدد آن است که با روش توصیفی، تحلیلی به آن پاسخ گوید این است که آیا معانی حروف در قرآن کریم همگی حقیقی‌اند یا مجازی؟ در بررسی این نکته نظر به این بسنده می‌کنیم که هر کلمه در اصل قرارداد خود برای یک معنای خاص وضع شده است، ولی به دلایل مختلف از جمله معنای مجازی، عرفی، اصطلاحی و غیره برای معانی دیگر نیز به کار گرفته شده است. استعاره یکی از مباحث مهم و ضروری و پرکاربرد در علم بلاغت است. استعاره تبعیه تصریحیه به بررسی معانی حروفی از قبیل حروف جاره، عطف، مشبهه بالفعل و... که در معنای اصلی خود به کار نرفته‌اند، می‌پردازد. کاربرد این نوع استعاره در جای‌جای قرآن کریم از بسامد بالایی برخوردار است.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، بلاغت، استعاره تبعیه تصریحیه، معانی حروف.

\* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۸/۱۵ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۱/۲۹ - سطح مقاله: علمی، پژوهشی.

\*\* دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه محقق اردبیلی/

almehr55@yahoo.com

\*\*\* هیئت علمی و مدیر گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه پیام نور سازمان مرکزی تهران/

hadidi660@gmail.com

از آنجا که قرآن کریم به زبان عربی مبین نازل شده است، لذا بر هر مسلمانی واجب است که به این زبان آشنایی و تسلط داشته باشد تا با دستورات و قوانین و حقایق آن به طور بایسته و شایسته شناخت و آگاهی پیدا کند و در راه فهم و پژوهش آن قدم برداشته و از مواهب عظیم خداوند متعال برخوردار شود. یادگیری زبان عربی برای مسلمانان غیر عرب، با وجود دسترسی به ترجمه‌های مختلف قرآن کریم امری ضرورت است. زبان و ادب عربی در قرون متمادی نقش مهمی در رشد اندیشه‌ها و پیشرفت علوم بشری داشته است و در تبادل افکار و انتقال مطالب علمی و دینی رسالت بزرگی را ایفا نموده است. استعاره به عنوان بخش مهمی از علم بلاغت، راهگشای برخی از مسائل علمی و ادبی مرتبط با قرآن کریم است. مبحث «استعاره تبعیه تصریحیه» نیز به عنوان جزئی از استعاره، کاربرد فراوانی در مفاهیم قرآنی دارد؛ از جمله آن‌ها مفاهیمی است که مربوط به معانی حروف در آیات قرآن کریم است. از آنجا که دانستن معانی مختلف حروف، دخالت مستقیمی در فهم آیات قرآن کریم دارد، لذا پرداختن به این موضوع از اهمیت ویژه‌ای در پژوهش‌های ادبی، قرآنی برخوردار است. این پژوهش درصدد آن است که با روش توصیفی، تحلیلی به این سؤال پاسخ گوید که آیا معانی حروف در قرآن کریم همگی حقیقی‌اند یا مجازی؟ درباره معانی استعاری حروف در قرآن کریم پژوهش خاصی صورت نگرفته است و تنها چند مورد مشابه با این موضوع انجام شده که به قرار زیر است:

۱. مقاله‌ای با عنوان «بررسی طرح‌واره‌های تصویری حرف «فی» در قرآن با تکیه بر نظریه جانسون در معناشناسی شناختی» (۱۳۹۵) نوشته مریم توکل نیا و ولی‌الله حسومی که در دو فصلنامه تفسیر پژوهی به چاپ رسیده است. این پژوهش با تکیه بر نظریه جانسون در معناشناسی شناختی به بررسی طرح‌واره‌های تصویری ایجاد شده با حرف «فی» در قرآن پرداخته است. از جمله طرح‌های تصویری که با تکیه

بر نظریه جانسون در این نوشتار مطرح شده‌اند، طرح‌واره جهتی، مهارشدگی، حرکتی، نیرو، همسانی و موجودیت و... است که از این طریق مفاهیم انتزاعی در قالب تصاویری پیش چشمان مخاطب قرآن، قابل فهم و قابل لمس شده‌اند.

۲. مقاله‌ای با عنوان «تحلیل شناختی مفهوم استعاره‌ی «انتقال» در حرف «حتی» با نگاهی به نقد تأویلات مبتنی بر مفهوم «انتها» در قرآن» (۱۳۹۷) نوشته‌ی مریم توکل‌نیا و ولی‌الله حسومی که در فصلنامه پژوهش‌های قرآن کریم به چاپ رسیده است.

این مقاله به بررسی حرف «حتی» در قرآن پرداخته است که یکی از حروف پرکاربرد بوده و از جهت عملکرد به حرف «الی» شباهت دارد؛ بر همین اساس برخی، اکثر موارد کاربرد آن را به معنای «انتها» گرفته و گاه تأویلات نادرست از آیات ارائه کرده‌اند، اما معنای «انتها» معنای اولیه و پیش‌نمونه‌ای این حرف است و همه موارد کاربرد آن محدود به این معنای پیش‌نمونه‌ای نیست، بلکه با قرارگرفتن در بافت‌های متفاوت و از طریق استعاره‌ی از مفهوم «انتها»، مفاهیم انتزاعی دیگر را کدگذاری کرده است. از جمله این مفاهیم، مفهوم «انتقال» است. طبق بررسی‌های انجام گرفته گاهی حرف «حتی» با ایجاد تغییر در طرح‌واره اولیه آن، انتقال مسیرپیما از حالت، موقعیت یا مرتبه‌ای به حالت و مرتبه‌ای دیگر را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر صرفاً بیان‌کننده مرحله نهایی فعل نیست، بلکه رسیدن به انتها و ورود مسیرپیما به مرحله جدید را کدگذاری می‌کند.

۳. مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی چندمعنایی واژه «ید» در قرآن کریم و نهج البلاغه در پرتو نظریه استعاره شناختی» (۱۳۹۸) نوشته‌ی جعفر عموری و عبدالرضا عطاشی که در فصلنامه مطالعات قرآنی به چاپ رسیده است. این پژوهش چندمعنایی واژه «ید» را از میان واژگان چندمعنایی در قرآن کریم و نهج البلاغه مورد بررسی تطبیقی قرار داده است.

بدین منظور برخی از عبارات استعاری و مجازی موجود در قرآن کریم و نهج البلاغه که بر این واژه دلالت دارند، جمع‌آوری و بررسی شده است تا وجوه متعدد معنایی واژه «ید» مشخص شود. بی‌تردید فهم و دریافت معانی قرآن و نهج البلاغه، بدون شناخت و درک معانی واژگان، ممکن نیست. یافته‌های این پژوهش حکایت از آن دارد که معنای اصلی واژه «ید» به دلیل کاربردهای استعاری و مجازی دچار توسیع‌های معنایی و در نتیجه چندمعنایی شده است.

۴. مقاله‌ای با عنوان «کارکرد معنایی واژه «ید» و مشتقات آن در قرآن کریم» (مطالعه موردی تفسیر المیزان) (۱۴۰۱) نوشته مهرداد آقائی و آرزو حسین‌پور که در دو فصلنامه مطالعات ادب اسلامی به چاپ رسیده است. این پژوهش به بررسی و تحلیل کارکرد دلالتی واژه «ید» در قرآن پرداخته و به این نتیجه رسیده است که خداوند در قرآن کریم از روش‌های گوناگونی برای بیان آیات استفاده کرده تا بتواند منظور خود را بهتر و راحت‌تر به انسان‌ها بفهماند و انسان‌ها مشکلی در دریافت معنا و مفهوم آیات نداشته باشند و نیز این که واژه «ید» و مشتقات آن در قرآن کریم در معانی مختلفی همچون احساس و نعمت، قدرت و سلطنت، تصرف و مالکیت، عضو بدن به کار رفته است.

۵. مقاله‌ای با عنوان «بررسی شناختی استعاره‌های حوزه مفهومی اسماء زمان در قرآن کریم» (۱۳۹۹) نوشته راضیه نظری و سید محمد موسوی بفرولی که در فصلنامه پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن به چاپ رسیده است. این پژوهش انواع استعاره‌های مفهومی اسماء زمان را در قرآن، مشخص و محورهای معنایی به‌کارگیری آن‌ها را تبیین کرده است. نتیجه این مقاله این امر اشاره دارد که در ساختار استعاره‌های مفهومی اسامی زمان از جسم انسان، ارزش‌های او و محیط زندگی‌اش به‌منزله حوزه‌های مبدأ استفاده شده و همچنین براساس عمومیت، پنج الگوی استعاری شکل گرفته است که در میان آن‌ها، حوزه‌های مکان و حرکت، بیشترین

بسامد استعاره را دارند. این استعاره‌ها محورهای معنایی چون هدفمندبودن خلقت، ارزشمندی و نظم آن را برجسته ساخته‌اند.

## ۱. استعاره و مفهوم آن

استعاره در لغت به معنای «عاریه گرفتن» است و در اصطلاح، مجازی است لغوی که میان معنای حقیقی و مجازی، علاقهٔ مشابهت وجود داشته، همراه با قرینهٔ باز دارنده از ارادهٔ معنای حقیقی، به طوری که یکی از دو طرف تشبیه (مشبه یا مشبه به) حذف شده باشد. به عبارت دیگر، در هر استعاره، سه امر مطرح است؛ علاقه میان معنای حقیقی و مجازی، علاقهٔ مشابهت است، قرینهٔ صارفه و بازدارندهٔ معنای حقیقی وجود دارد و یکی از دو طرف تشبیه محذوف است. استعاره دارای چهار رکن مستعار له، مستعار منه، مستعار و جامع است. در استعاره، وجه شبه و ادات تشبیه ذکر نمی‌شود، بلکه اصل تشبیه نیز مورد توجه نبوده و گوینده می‌خواهد بگوید که مستعار له، عین مستعار منه است. (محمدی، ۱۳۸۲: ۲۴۷)

استعاره در این آیه قرآنی مشهود است: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». (بقره: ۲۵۷) در این آیه، هدایت به «نور» و ضلالت به «ظلمت» تشبیه شده، سپس مشبه (هدایت) حذف گردیده و مشبه به (نور) باقی مانده، به طوری که مشبه به در برگیرندهٔ معنای مشبه نیز است، زیرا روشنایی و نور، انسان را به هدف و مقصد می‌رساند؛ با این تفاوت که مشبه به، معنای مشبه را روشن‌تر می‌کند؛ زیرا ظلمت و نور از امور محسوس و هدایت و ضلالت از امور معقول‌اند و در نتیجه، دلالت محسوس بر معقول، روشن‌تر است. (همان: ۲۴۸)

استعاره به اعتبار ذکر یکی از دو طرف آن به تصریحیه و مکتبه تقسیم می‌شود و به اعتبار لفظ مستعار به اصلیه و تبعیه و به اعتبار مقرون بودن و یا نبودن با یکی از مناسبات مستعار منه به مرشحیه، مجرد و مطلقه تقسیم می‌شود.

## ۱.۱. استعاره تصریحیه و مکنیه

استعاره تصریحیه آن است که فقط مستعارِ منه (مشبّه به)، در جمله ذکر شود. استعاره مکنیه آن است که مستعارِ منه (مشبّه به)، در کلام ذکر نمی‌شود، بلکه برخی از لوازم و مختصات آن به همراه مستعارِ له (مشبّه) آورده می‌شود.

استعاره تصریحیه مانند این شعر:

فَأَمَطْتُ لَوْلَا مِنْ نَرَجِسٍ وَسَقْتٌ      وَزِدَاً وَعَصَتْ عَلَى الْعُنَابِ بِالْبَرْدِ

شاعر در این شعر، مروارید را برای اشک‌ها، نرگس را برای چشمان، گل را برای گونه‌ها، عُنَاب (به ضمّ اول) را برای سر انگشتان و تگرگ را برای دندان‌ها استعاره آورده است. بنابراین، در این شعر، پنج استعاره تصریحیه وجود دارد.

استعاره مکنیه مانند سخن امیر بیان در نهج البلاغه که فرموده است: «فَكَأَنَّ قَدْ عَلِقْتَكُمْ مَخَالِبَ الْمَنِيَةِ». (نهج البلاغه، خطبه ۸۵) «گویی چنگال‌های مرگ بر شما آویخته است». در این جمله منیه (مرگ) به سَبْع (دزنده) تشبیه شده و لازمی از لوازم سَبْع که مَخَالِب (چنگال‌ها) است، ذکر شده است. (همان: ۲۴۹)

## ۱.۲. استعاره اصلیه و تبعیه

### ۱.۲.۱. استعاره اصلیه

آن است که لفظ مستعار، اسم جامد ذات باشد؛ اعم از اینکه تصریحیه باشد یا مکنیه، مانند استعاره الفاظ ظلمت و نور برای ضلالت و هدایت در آیه شریفه: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ». (ابراهیم: ۱)

### ۱.۲.۲. استعاره تبعیه

آن است که لفظ مستعار، فعل یا اسم فعل یا اسم مشتق و یا حرف باشد، مانند: «نَامَتْ هُمُومِي عَنِّي». در این جمله «نَامَتْ» که مشبّه به است به جای «زالت» که

مشبه است، استعمال شده است، و مانند استعمال «صه» در معنای «ترک فعل» که معنای اصلی آن، ترک کلام است. الْجُنْدِيُّ قَاتِلُ اللَّصِّ؛ بمعنی ضاربُهُ ضارباً شديداً. در این مثال، ابتدا ضرب به قتل و پس از آن، ضارب به قاتل تشبیه شده است و اسم مشبه به برای مشبه به کار رفته است.

در آیه شریفه «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا». (قصص: ۸)، محبت و پسر خواندگی به عداوت و حزن، تشبیه شده که دو علت غایی برای برداشتن حضرت موسی عليه السلام از آب بوده است. در این مثال «لام» در معنای اصلی خود (علت) استعمال نشده، بلکه برای غایت و عاقبت امر آورده شده است و جامع (وجه شبه) در هر دو معنا، هر گونه ترتیب چیزی بر چیز دیگر است. و این قسم را «استعاره تبعیه تصریحیه حروف» می‌گویند. (محمدی، ۱۳۸۲: ۲۵۰)

### ۱.۳. استعاره مرشحه، مجردة، مطلقه

#### ۱.۳.۱. استعاره مرشحه

استعاره‌ای است که در آن، امور ملایم با مشبه به ذکر گردد، مانند: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ». (بقره: ۱۶) «اشترای» که به معنای خریدن است، استعاره آورده شده برای استبدال (عوض گرفتن) سپس سود و تجارت که از ملایمات مستعار منه (اشترای) است به عنوان فرع برای آن، استعاره آمده است. ترشیح در لغت به معنای تقویت است و دلیل نامگذاری این استعاره به مرشحه آن است که سبب قوت یافتن و تأکید تشبیه می‌گردد. (همان: ۲۵۳)

#### ۱.۳.۲. استعاره مجردة

استعاره‌ای است که در آن، امور ملایم با مشبه ذکر گردد، مانند: اشترى بالمعروف عرضك من الأذى. در این مثال، اشترى برای إحفظ (حفظ کن) استعاره آورده شده و

من الأذى با إحفظ تناسب دارد. وجه تسمیه این استعاره به مجرّده آن است که مقداری از مبالغه را دارا نیست، چرا که ذکر یکی از ملایمات مشبّه در کلام سبب می‌گردد که مقداری از مشبّه به دور گردد و این از ادعای اتحاد که اساس استعاره است دور باشد و مانند: «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ». (بقره: ۲۷) در این آیه، «يَنْقُضُونَ»، برای «يُبْطَلُونَ» استعاره آورده شده و چیزی مناسب با مستعار له و مستعار منه در کلام نیامده است.

### ۱.۳.۳. استعاره مطلقه

استعاره‌ای است که از امور ملایم با مستعار منه (مشبّه به) و مستعار له (مشبّه) خالی باشد و یا همراه چیزی باشد که مناسب با مشبّه و مشبّه به است. مانند: لدی اسدٍ شاکی السّلاح مُقَدِّفٌ لَهُ لِبَدٌ اظْفَاؤُهُ لَمْ تُقَلِّمَ.

اسد، استعاره برای مرد شجاع است. شاکی السّلاح (کسی که سر تا پا مسلح است). شاعر، اسد را برای مرد شجاع، استعاره آورده است و «شاکی السّلاح مُقَدِّفٌ» (کسی که سر تا پا مسلح و جنگ آزموده است) را که مناسب با مستعار له است ذکر کرده که این تجرید است، سپس «لَهُ لِبَدٌ اظْفَاؤُهُ لَمْ تُقَلِّمَ» را که مناسب با مستعار منه است ذکر کرده و این ترشیح است. اجتماع تجرید و ترشیح به تعارض و سقوط هر دو می‌انجامد، گویا استعاره به چیزی نزدیک نگاشته است و این همان رتبه استعاره مطلقه است.

### ۲. استعاره تبعیه تصریحیه در حروف

زمانی که لفظ مستعار، حرف باشد آن استعاره تبعیه تصریحیه است. مانند: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَرْنًا». (قصص: ۸) «(هنگامی که مادر بفرمان خدا او را به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند، تا سرانجام دشمن



آنان و مایه اندوهشان گردد!». «لام» بر سر «لیکون» استعاره تبعیّه تصریحیه است، زیرا «لام» در اینجا به معنای «صیوررت یا عاقبت» است نه «لام» علت؛ که توضیح آن خواهد آمد. البته این نوع استعاره تنها به حروف جرّ منحصر نمی‌شود و در حروف عطف و برخی از حروف مشبّهة بالفعل نیز به آن پرداخته می‌شود.

## ۲. ۱. استعاره حروف در قرآن کریم

### ۲. ۱. ۱. حروف جرّ

«حروف جرّ» عبارت‌اند از حروفی که بر اسم داخل می‌شوند و آن را مجرور می‌سازند. حروف جرّ، هفده حرف است که تماماً در بیت زیر جمع شده است:

باء و تاء و کاف و واو و لام و مُنْذ و مُدْ، خلا      رُبَّ، حاشا، مِنْ، عَلی، فی، عَن، عَداء، حتّی، الی

#### - حرف «باء»

«باء» در اصل به معنای الصاق است، خواه الصاق حقیقی باشد، خواه مجازی.

الصاق حقیقی مانند: اَمْسَكْتُ بِثَوْبِهِ. و الصاق مجازی مانند: مَرَرْتُ بِرَيْدٍ.

#### ۱. «باء» به معنای مصاحبت (یعنی به معنی «مع»)

قرآن می‌فرماید: «فِيلَ يَأْتِي نُوحًا اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَىٰ أُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ». (هود: ۴۸) در اینجا «باء» در «بسلاَم» به معنی مصاحبت (مع) است. (طنطاوی، ۱۹۹۶م: ۲۱۵)

#### ۲. «باء» به معنای «فی»

قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ». (آل عمران: ۱۲۳) «باء» در «بِبَدْرٍ» به معنای «فی» است. (صافی، ۱۴۱۸: ۲۹۸)

### ۳. «باء» به معنای مجاوزه (یعنی به معنی «عَن»)

قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ». (حدید: ۱۲) شاهد مثال «باء» در «بِأَيْمَانِهِمْ» است که به معنی «عَن» است. (ثعالبی، ۱۴۱۸: ۳۸۲)

### ۴. «باء» به معنای «مِن»

قرآن می‌فرماید: «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا». (انسان: ۶) «باء» در «بِهَا» به معنای «مِن» است. (شبر، ۱۴۰۷: ۳۳۱)

### ۵. «باء» به معنای استعلاء (یعنی به معنی «عَلَى»)

قرآن می‌فرماید: «وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنُ بِدِينَارٍ لَا يُوَدِّهِ إِلَيْكَ». (آل عمران: ۷۵) شاهد مثال «بِدِينَارٍ» است که به «عَلَى دِينَارٍ» معنی می‌شود؛ یعنی بر دیناری. به دلیل آیه شریفه «قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ». (یوسف: ۶۴)

### - حرف «کاف»

«ک» در اصل برای تشبیه می‌آید مانند: «الْعِلْمُ كَالنُّورِ». «علم همانند نور است». (کاف) در اینجا حرف تشبیه است و با مجرور خود متعلق لازم ندارد، زیرا کاف تشبیه غالباً از جمله حروف شبیه به زائد است.

#### ۱. «کاف» به معنای تعلیل (یعنی به معنی «لَام»)

قرآن می‌فرماید: «وَ اذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ». (بقره: ۱۹۸) در اینجا «کاف» در «كَمَا هَدَاكُمْ» به معنای «لَام» است یعنی: لِهَدَايَتِهِ اِيَّاكُمْ. (ثعالبی، ۱۴۱۸: ۴۲۱)

## - حرف «لام»

«ل» عامل جَزّ، در اصل به معنای مالکیت یا اختصاص است. به معنای ملکیت مانند: «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ». (بقره: ۲۸۴)

### ۱. «لام» به معنای «الی»

قرآن می فرماید: «حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِيَلْدَ مَيْتٍ». (اعراف: ۵۷)  
در اینجا «لام» در «لِيَلْدَ» به معنای «الی» است. (ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۱۳۱)

### ۲. «لام» به معنای استعلاء (یعنی به معنی «علی»)

استعلاء حقیقی، قرآن می فرماید: «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ». (صافات: ۱۰۳)  
«لام» در «لِلْجَبِينِ»، به معنای «علی» یعنی: «عَلَى الْجَبِينِ» است. (همان: ۵۴۸)

استعلاء مجازی، قرآن می فرماید: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا». (إسراء: ۷)

«لام» در «فَلَهَا» یعنی «فَعَلَيْهَا». (همان: ۱۱)

### ۳. «لام» به معنای «فی»

قرآن می فرماید: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقُسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ». (انبیاء: ۴۷)  
«لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» یعنی «فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (رشیدالدین میبدی، ۱۳۷۱: ۲۵۲)  
«لام» به معنای صِیْرورت می آید که آن را «لام عاقبت یا مآل» می گویند.  
قرآن می فرماید: «فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا». (قصص: ۸)  
«لام» در اینجا «لام صیورورت یا لام عاقبت» است نه «لام علت». (همان: ۲۷۶)

هر کاری را می‌توان بر دو چیز مترتب کرد؛ یعنی پدید آمدن فعل را به آن‌ها نسبت داد. این نسبت دادن کار را به آن‌ها ترتب یا چیدن و در پی آوردن می‌گویند. آن دو چیز عبارت است از:

۱. علت غائی یعنی هدفی که برای آن دست به کار می‌شویم (آنچه می‌خواهیم).

۲. علت واقعی یا نتیجه (آنچه می‌شود).

مثلاً وقتی حضرت موسی علیه السلام به رودخانه نیل انداخته شد و خاندان فرعون او را از رودخانه گرفتند، هدف غایی از کارشان این بود که آن بچه پسر خوانده آنان گردد و به آنان محبت کند، لیکن نتیجه این شد که دشمن آنان گشت و انگیزه اندوهگین گشتن آنان گردید.

آن‌گاه تشبیه از دو کلی به جزئیات راه یافته است، سپس «لام» که برای مشبه به جزئی وضع شده است به شیوه استعاره تبعیه در جزئی مشبه استعمال شده است.

و نیز قرآن می‌فرماید: «وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ». (آل عمران:

۸) و نیز قرآن می‌فرماید: «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا». (مریم: ۵)

در دو آیه فوق نیز «لام» به معنای «صیوروت یا عاقبت» آمده است.

لازم به ذکر است که «لام جرّ» اگر بر سر ضمایر متصل آید مفتوح می‌شود، مگر بر ضمیر یای متکلم وحده که مکسور می‌شود.

### - حرف «مِنْ»

«مِنْ» در اصل برای ابتدای زمان یا ابتدای مکان فعل می‌آید.

ابتدای زمان مانند: «لَمَسْجِدٍ أُسَسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ».

(توبه: ۱۰۸)

ابتدای مکان مانند: «وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى». (قصص: ۲۰)

۱. «مِنْ» به معنای «فِي»

قرآن می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ». (جمعه: ۹)

در اینجا «مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ» یعنی «فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ». (کاظمی، ۱۳۶۵: ۲۵۹)

۲. «مِنْ» به معنای «عَنْ»

قرآن می فرماید: «يَا وَيَلْنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ». (انبیاء: ۹۷)  
«مِنْ هَذَا» به معنای «عَنْ هَذَا» است. (مدرسی، ۱۴۱۹: ۳۷۹)

۳. «مِنْ» به معنای استعلاء (یعنی به معنی «عَلَى»)

قرآن می فرماید: «وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ». (انبیاء: ۷۷)

در اینجا «مِنَ الْقَوْمِ» به معنای «عَلَى الْقَوْمِ» است. (ابباری، ۱۴۰۵: ۳۳۰)

- حرف «عَلَى»

«عَلَى» در اصل به معنای استعلاء (یعنی برتری چیزی بر چیز دیگر، یا شیئی را بالای شیء دیگر قرار دادن) و تفوق است. استعلاء چه حقیقی و حسی و چه مجازی و معنوی باشد.

استعلاء حقیقی مانند: «وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ». (مؤمنون: ۲۲)  
استعلاء مجازی (یا معنوی) مانند: «وَلَهُمْ عَلَى ذُنُوبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ». (شعراء: ۱۴)

۱. «علی» به معنای مصاحبت (یعنی به معنی «مع»)

قرآن می‌فرماید: «وَ يَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أُسِيرًا». (انسان:

(۸

«علی حُبِّهِ» به معنای «مع حبهم له و حاجتهم إليه) است. (ابیاری، ۱۴۰۵:

(۴۰۷

و نیز قرآن می‌فرماید: «وَ آتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ

ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ». (بقره: ۱۷۷)

در این آیه کریمه «علی حُبِّهِ» به معنای «مع حب المال و الشح به» است.

(زمخشری، ۱۴۰۷: ۲۱۸)

۲. «علی» به معنای مجاوزه (یعنی به معنی «عَنْ»)

قرآن می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ \* إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ». (مؤمنون:

(۵. ۶

در این آیه شریفه «إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ» یعنی «إِلَّا عَنْ أَزْوَاجِهِمْ». (ابن عجبیه،

(۱۴۱۹: ۵۶۲)

قرآن می‌فرماید: «الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ». (مطففین: ۲)

«علی» به معنای «عَنْ» است یعنی «إِذَا أَكْتَالُوا عَنْ النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ». (سمرقندی،

(۱۹۹۷م: ۵۵۶)

بعضی از مفسرین می‌گویند در این آیه شریفه «علی» به معنای «مِنْ» است:

یعنی «اكتالوا من الناس حقوقهم». (مراغی، ۱۹۹۶م: ۷۱)

### ۳. «علی» به معنای «لام تعلیل»

قرآن می‌فرماید: «يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ». (توبه: ۶۴)

در این آیه شریفه «عَلَيْهِمْ» به معنای «لام تعلیل» است مانند آیه ۱۸۵ سوره بقره که می‌فرماید: «وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ». در اینجا نیز «علی ما هداکم» یعنی «لِمَا هَدَاكُمْ». (ابن عاشور، ۱۹۹۸م: ۱۳۹)

### ۴. «علی» به معنای ظرفیت (به معنای «فی»)

قرآن می‌فرماید: «وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ». (بقره: ۱۰۲)

«علی» به معنای ظرفیت یعنی «فی» است. (دروزة، ۱۳۸۳: ۲۰۷)

### - حرف «عَنْ»

«عَنْ» در اصل به معنای مجاوزه می‌آید، خواه حقیقی باشد یا مجازی و معنوی. حقیقی مانند: سَافَرْتُ عَنْ هَذَا الْبَلَدِ. مجاز مانند: خُذْ الْعِلْمَ عَنْ أَفْوَاهِ الرَّجَالِ.

### ۱. «عَنْ» به معنای استعلاء (به معنای «علی»)

قرآن می‌فرماید: «فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ». (ص: ۳۲)

در این آیه شریفه «عَنْ ذِكْرِ رَبِّي» یعنی «عَلَى ذِكْرِ رَبِّي»، زیرا فعل «حَبَبْتُ» با «عَلَى» متعدی می‌شود. (حقی بروسوی، ۱۹۹۷م: ۲۹) به عبارت دیگر: فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي، یعنی «أَثَرْتُ حُبَّ الْخَيْلِ عَلَى ذِكْرِ رَبِّي». (سور آبادی، ۱۳۸۰: ۲۱۳۳)

مرحوم علامه طباطبایی می‌گوید:

و قوله: «إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي» قالوا: إن «أَحْبَبْتُ» مضمن معنى الإيثار و «عَنْ» بمعنى على، و المراد إنى آثرت حب الخيل على ذكر ربى و هو الصلاة محبا إياه أو أحببت الخيل حبا مؤثرا إياه على ذكر ربى فاشتغلت بما عرض على من الخيل عن الصلاة حتى غربت الشمس.

مفسرین در تفسیر جمله «أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ» گفته اند: کلمه «أحببت» متضمن معنای ایثار است، و کلمه «عَنْ» به معنای «علی» است، و منظور سلیمان عليه السلام این است که من محبتی را که به اسبان دارم ایثار و اختیار می کنم بر یاد پروردگارم، که عبارت است از نماز، در حالی که آن را نیز دوست می دارم، و یا معنایش این است که من اسبان را دوست می دارم دوستی بی که در مقابل یاد پروردگارم نمی توانم از آن چشم ببوشم، در نتیجه وقتی اسبان را بر من عرضه می دارند از نماز غافل می شوم تا خورشید غروب می کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰۳)

## ۲. «عَنْ» به معنای تعلیل (به معنای «لام»)

قرآن می فرماید: «وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ». (توبه: ۱۱۴)

در این آیه شریفه: «عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِيَّاهُ» یعنی «لموعدة وعدّها إياه». (فیض کاشانی، ۱۴۱۸: ۱۲۹۲)

و نیز قرآن می فرماید: «وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ». (هود: ۵۳)

«عَنْ قَوْلِكَ» یعنی «لأجل قولك». (طوسی، ۱۹۸۵: ۸)



## - حرف «الی»

«الی» در اصل به معنای انتهای غایت مکانی یا زمانی به کار می‌رود. انتهای مکانی مانند: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ». (إسراء: ۱)  
انتهای زمانی مانند: «ثُمَّ أَتَمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ». (بقره: ۱۸۷) «سپس روزه را تا شب، تکمیل کنید!».

### ۱. «الی» به معنای «مَعَ»

قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَى أَمْوَالِكُمْ». (نساء: ۲)  
در این آیه شریفه «إِلَى أَمْوَالِكُمْ» به معنای «مَعَ أَمْوَالِكُمْ» است. (بلخی، ۱۴۲۳: ۳۵۵)

### ۲. «الی» به معنای «فِي»

قرآن می‌فرماید: «لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (انعام: ۱۲)  
«إِلَى» مرادف با «فِي» است. یعنی «فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ». (سبزواری نجفی، ۱۴۰۶: ۱۴)

### ۲.۱. ۲. حروف عطف

حروف عطف مشترک میان اسم و فعل هستند؛ یعنی هم بر سر اسم و هم بر سر فعل می‌آیند.

این حروف را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. حروفی که معطوف و معطوفٌ علیه را تحت حکم واحدی در می‌آورند. و آنها عبارت‌اند از: واو، فاء، ثُمَّ و حَتَّى.

۲. حروفی که یکی از معطوف یا معطوف<sup>۲</sup> علیه را از جهت حکم به شکل مبهم و نا معین بیان می‌کنند، و آن‌ها عبارت‌اند از: او، أم و إِمَا.
۳. حروفی که حکم را از معطوف سلب می‌کنند و برای معطوف<sup>۲</sup> علیه اثبات می‌نمایند، یا بالعکس؛ البته به طور مشخص و معین نه به طور مبهم. و آن‌ها عبارت‌اند از: لا، بَلْ و لَكِنْ.

۲.۱.۲. ۱. حروف واو، فاء، ثَمَّ، حَتَّى

أ) حرف «واو»

حرف «واو»، معطوف و معطوف<sup>۲</sup> علیه را در حکمی به طور مطلق و بی‌آنکه ترتیب و فاصله‌ای منظور گردد شرکت می‌دهد، مانند «كُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ». (بقره: ۶۰) ممکن است معطوف سابق بر معطوف<sup>۲</sup> علیه باشد مانند: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَ إِبْرَاهِيمَ». (حدید: ۲۶) و یا بالعکس، مانند: «كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». (شوری: ۳) (رادمنش، ۱۳۹۰: ۱۵۲-۱۵۱)

۱. «واو» به معنی «لام تعلیل»

قرآن می‌فرماید: «يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَ لَا نُكَذَّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا». (انعام: ۲۷)  
این آیه شریفه به این معنا است: «آن یزدوا إلى الدار الدنيا، ليعملوا عملا صالحا، و لا يكذبوا بآيات ربهم». (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۲۲۲)

۲. «واو» به معنای «مع»

قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ». (انفال: ۲۷)

در «وَ تَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ» دو احتمال است:

۱. «واو» به معنای «مع» در این صورت «تَخُونُوا» منصوب است و مفعول معه است؛

۲. محتمل است «واو» عاطفه «وَو تَخُونُوا» مجزوم به «ل» ناهیه باشد. (ثقفی، ۱۳۹۸: ۵۲۴)

بنا بر معنای اول، استعاره تبعیه تصریحیه است.

### (ب) حرف «فاء»

«فاء» در اصل برای ترتیب است و حکم را برای معطوف و معطوف علیه با توجه و رعایت ترتیب، ولی بدون فاصله بیان می‌کند، مانند: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى \* الَّذِي خَلَقَ فَسْوَى \* وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى». (اعلی: ۳-۱)

ترتیب دو نوع است:

۱. ترتیب معنوی، مانند: «فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ \* فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ». (ذاریات: ۲۷-۲۶)

۲. ترتیب ذکر، که عبارت است از عطف مفصل بر مجمل مانند: «فَازَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ». (بقره: ۳۶)

۱. «فاء» به معنای «ثم»

قرآن می‌فرماید: «ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً». (مؤمنون: ۱۴)

در این آیه شریفه «فاء» به معنای «ثم» است و فاصله را می‌رساند. (رادمنش، ۱۳۹۰: ۱۵۸)

### ۲. «فاء» به معنای «سببیت»

قرآن می‌فرماید: «فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ». (قصص: ۱۵)

«فاء» در «فَقَضَىٰ عَلَيْهِ» به معنای «سببیت» است. (جرجانی، ۱۳۷۷: ۱۶۱ و ۱۶۲)

و نیز می‌فرماید: «وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأُمُورُ كُلُّهَا فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ». (هود: ۱۲۳)

در این آیه شریفه «فاء» به معنای «سببیت» است. (گنابادی، ۱۴۰۸: ۳۴۵)

### ج) حرف «ثُمَّ»

«ثُمَّ» برای مشارک معطوف و معطوف‌علیه است با رعایت ترتیب و با فاصله و مهلت. و اینکه اصطلاحاً گفته می‌شود «ثُمَّ» برای تراخی است مقصود همین است. البته گاه این فاصله و مهلت کم است و گاه زیاد و طولانی: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ». (روم: ۲۰)

«ثُمَّ» در اینجا حرف عطف و برای تراخی است؛ البته در «ثُمَّ» استعاره‌ای صورت نگرفته است.

۲.۲.۱. حروف «أَوْ»، «أَمْ» و «أَمَّا»

### أ) حرف «أَوْ»

در اصل به معنی تسویه در حکم میان معطوف و معطوف‌علیه است؛ در عین حال این حرف معانی متعددی را در بر دارد:

۱. به معنی شک و تردید، مانند: «قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ». (کهف: ۱۹)

در این آیه شریفه حرف عطف یعنی «أَوْ» به معنی شک و تردید است. (طوسی، ۱۹۸۵: ۲۳)

۲. به معنی ابهام، مانند: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ». (سبأ:

۲۴)

در اینجا «أُو» به معنی «ابهام» است. برخی از مفسران گفته‌اند: «أُو» به معنی «واو» است و تقدیر آنکه: «انا لعلی هدی و ایاکم فی ضلال مبین»، یعنی ما براه راستیم و شما بر گمراهی و ضلال آشکار. (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸: ۷۱)

۳. به معنی تخیر، مانند: «فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ». (مانده: ۸۹)

«أُو» در اینجا به معنی «تخیر» است. البته كفاره قَسَم و عهد و نذر تخیری است؛ یعنی یکی از این سه كفاره است. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱: ۱۳۶)

۴. «أُو» به معنای «إِلَّا»؛ که در این صورت فعل مضارع بعد از آن به لحاظ «أَنْ» ناصبه مقدر منصوب می‌شود. (رادمنش، ۱۳۹۰: ۱۶۴)

قرآن می‌فرماید: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ». (آل عمران: ۱۲۸)

در این آیه شریفه «أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ» یعنی «إِلَّا أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ». (زمخشری، ۱۴۰۷: ۴۱۳)

۵. «أُو» به معنای «إِلَى»

قرآن می‌فرماید: «فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءٍ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ». (اعراف: ۵۳)

«أَوْ نُرَدُّ» یعنی «هل نرد إلى الدنيا». (بیضاوی، ۱۴۱۸: ۱۵)

و نیز قرآن می‌فرماید: «لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمْ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَ مَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدْرَهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ». (بقره: ۲۳۶)

در این آیه شریفه «أَوْ تَفْرِضُوا» یعنی «إِلَى تَفْرِضُوا»، که آن ناصبه در تقدیر دارد. (درویش، ۱۴۱۵: ۳۵۵)

قرآن می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَنْ يُؤْتَى أَحَدٌ مِثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ». (آل عمران: ۷۳)

در این آیه شریفه «أَوْ يَحَاجُّوكُمْ عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ...» یعنی «إن يحاجوكم یا معشر المؤمنین عند ربکم قل...». (بغدادی، ۱۴۱۵: ۲۶۰)

### ب) حرف «أَمْ»

نیز برای تساوی حکم در میان معطوف و معطوف علیه می‌آید، و پس از همزه تسویه و یا همزه استفهام به کار می‌رود. همزه تسویه مانند: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ». (منافقون: ۶) (رادمنش، ۱۳۹۰: ۱۶۵)

#### ۱. «أَمْ» به معنای «بَلْ»

قرآن می‌فرماید: «أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهَوْ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يَشْرِكُونَ». (روم: ۳۵)

«أَمْ» در اینجا به معنای «بَلْ» است. (دعاس حمیدان، ۱۴۲۵: ۱۷)

### ج) حرف «إِمَّا»

«إِمَّا» برای اثبات حکم جهت یکی از دو امر است. قرآن می‌فرماید: «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا». (مریم: ۷۵) که «إِمَّا» ی دوم حرف عطف است. (رادمنش، ۱۳۹۰: ۱۶۷)

#### ۱. «إِمَّا» به معنای «تَفْضِيلٌ»

قرآن می‌فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا». (انسان: ۳) در آیه شریفه «إِمَّا» به معنای «تَفْضِيلٌ» است. (قرشی، ۱۳۷۱: ۱۲۳)

## ۲. «إِمَّا» به معنای «تخیر»

قرآن می‌فرماید: «إِمَّا أَنْ تُعَذَّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا» (کهف: ۸۶) در اینجا «إِمَّا» به معنای «تخیر» است. (همان: ۱۲۳)

## ۳. «إِمَّا» به معنای «ابهام»

قرآن می‌فرماید: «وَآخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ». (توبه: ۱۰۶) «إِمَّا» به معنای «إباحة» و «شک و تردید» نیز می‌آید.

## د) حروف مُشَبَّهَةٌ بِالْفِعْلِ

این حروف بر سر مبتدا و خبر می‌آیند؛ مبتدا را منصوب کرده، اسم خود می‌سازند و خبر را به حالت رفع نگه داشته، خبر خود قرار می‌دهند. این حروف ششگانه عبارت‌اند از: اِنَّ، اَنَّ، كَانَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ و لِكِنَّ. از این شش حرف، «كَانَّ» و «لَعَلَّ» به معنای غیر از معنای اصلی‌شان هم به کار رفته است.

### ۱. حرف «كَانَّ»

- به معنای تشبیه، مانند: «كَانَّ زَيْدًا أَسَدًا».
- به معنای ظنّ و شک، مانند: «كَانَّكَ بِالشَّيْءِ مُقْبِلًا».
- به معنای تقریب، مانند: «كَانَّكَ بِالدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ و بِالْآخِرَةِ لَمْ تَزَلْ».

### ۲. حرف «لَعَلَّ»

«لَعَلَّ» در مورد امر ممکن و در معنی امید به تحقق امری به کار می‌رود:  
«لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا». (طلا: ۱)

«لَعَلَّ» ممکن است به معنی تعلیل باشد مانند: «فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى». (طه: ۴۴)

در این آیه شریفه ممکن است «لَعَلَّ» به معنی تعلیل باشد، زیرا تردید در حق باری تعالی روا نیست و خداوند متعال می‌داند که فرعون متذکر و خوف پیدا می‌کند یا نمی‌کند، بلکه به معنی اتمام حجّت است که باید متذکر شود و بترسد و راه عذری بر او باقی نماند. (طیب، ۱۳۷۸: ۳۶)

### نتیجه:

از بررسی معانی حروف در قرآن کریم نتایج زیر حاصل آمد:

۱. کاربرد معانی حروف در معناهای مختلف که اصطلاحاً همان استعاره تبعیه تصریحیه حروف است، صرف یک جانشینی نیست و با توجه به اینکه قرآن، کلام الهی و نشانه جاویدان اوست، ممکن نیست در دو عبارت همسان بدون هیچ هدفی، دو حرف متفاوت به کار گرفته شود.

۲. کلمات هم‌نشین حروف باعث شده‌اند معنای بیشتری از آن برداشت شود و عبارت را پر بارتر و غنی‌تر سازد، در صورتی که خود حرف فقط در بردارنده همان معنای اصلی است و این موضوع، به مهارت قرآن در به کارگیری و چیدمان واژگان بر می‌گردد، که سبب وسعت بخشیدن به معنا شده است.

۳. اساساً هر حرف، دارای یک معنای اصلی است و معنای دیگری که به آن نسبت داده می‌شود یا قابل تفسیر به معنای اصلی، و یا دارای کاربرد مجازی است.

۴. جانشینی حروف، موجب توسعه معنایی فعلی می‌گردد که همراه با آن حروف به کار رفته است.

۵. از آنجا که قرآن کریم کلام خداوند علیم و حکیم است، صرف جابه‌جایی حروف بدون در نظر داشتن ابعاد بلاغی از جمله توسعه معنایی، ناممکن است.



قرآن كريم

نهج البلاغه

- ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على (١٤٢٢)، «زاد المسير فى علم التفسير»، بيروت: دار الكتاب العربى.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر (١٩٩٨)، «التحرير و التوير»، بيروت: مؤسسة التاريخ العربى.
- ابن عجيبة، احمد بن محمد (١٤١٩)، «البحر المديد فى تفسير القرآن المجيد»، قاهره.
- ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن عمرو (١٤١٩)، «تفسير القرآن العظيم» (ابن كثير)، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ابيارى، ابراهيم (١٤٠٥)، «الموسوعة القرآنية»، ناشر: موسسه سجل العرب.
- ابوالفتوح رازى، حسين بن على (١٤٠٨)، «روض الجنان و روح الجنان فى تفسير القرآن»، مشهد: آستان قدس رضوى.
- بغدادى، علاء الدين على بن محمد، (١٤١٥)، «لباب التاويل فى معانى التنزيل»، بيروت: دار الكتب العلمية.
- بلخى، مقاتل بن سليمان (١٤٢٣)، «تفسير مقاتل بن سليمان»، بيروت: دار إحياء التراث.
- بيضاوى، عبدالله بن عمر (١٤١٨)، «أنوار التنزيل و أسرار التأوى»، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- ثعالبى، عبدالرحمن بن محمد (١٤١٨)، «جواهر الحسان فى تفسير القرآن»، بيروت: دار احياء التراث العربى.

- ثقفی، تهرانی محمد (۱۳۹۸)، «تفسیر روان جاوید»، تهران: انتشارات برهان.
- جرجانی، ابوالمحسن حسین بن حسن (۱۳۷۷)، «جلاء الأذهان و جلاء الأحزان»، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حقی بروسوی، اسماعیل، (۱۹۹۷)، «تفسیر روح البیان»، بیروت: دارالفکر.
- دروزه، محمد عزت (۱۳۸۳)، «التفسیر الحديث»، قاهره: دار إحياء الكتب العربية.
- درویش، محیی الدین (۱۴۱۵)، «اعراب القرآن و بیانه»، دمشق: دارالارشاد.
- دعاس حمیدان، قاسم (۱۴۲۵)، «اعراب القرآن الکریم»، دمشق: دارالمنیر و دارالفارابی.
- رادمنش، سید محمد (۱۳۹۰)، «حروف معانی با شواهد قرآنی»، تهران: نشر جهان دانش.
- رشیدالدین میبدی، احمد بن ابی سعد (۱۳۷۱)، «کشف الأسرار و عدة الأبرار»، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- زمخشری، محمود (جار الله)، (۱۴۰۷)، «الكشاف عن حقائق غوامض التنزیل»، بیروت: دار الكتاب العربی.
- سبزواری نجفی، محمد بن حبیب الله (۱۴۰۶)، «الجدید فی تفسیر القرآن المجید»، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- سمرقندی، نصر بن محمد بن احمد، (۱۹۹۷)، «بحر العلوم»، بیروت: دار الفکر.
- سور آبادی، ابوبکر عتیق بن محمد (۱۳۸۰)، «تفسیر سور آبادی»، تهران: فرهنگ نشر نو.

- شبر، سید عبد الله (۱۴۰۷)، «الجواهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین»، کویت: مكتبة الألفین.
- صافی، محمود بن عبد الرحیم (۱۴۱۸)، «الجدول فی اعراب القرآن»، بیروت و دمشق: دار الرشید و مؤسسة الإیمان.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷)، «المیزان فی تفسیر القرآن»، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طنطاوی، سید محمد (۱۹۹۶)، «التفسیر الوسیط للقرآن الکریم»، قاهره: دار نهضة مصر للطباعة و النشر.
- طوسی، محمد بن حسن، (۱۹۸۵)، «التبیان فی تفسیر القرآن»، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- طبیب، سید عبد الحسین (۱۳۷۸)، «اطیب البیان فی تفسیر القرآن»، تهران: انتشارات اسلام.
- فیض کاشانی، ملا محسن (۱۴۱۸)، «الأصفی فی تفسیر القرآن»، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱)، «قاموس قرآن»، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- کاظمی، جواد بن سعید (۱۳۶۵)، «مسالك الأفهام الی آیات الأحکام»، ناشر: کتابفروشی مرتضوی.
- گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸)، «تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة»، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- محمدی، حمید (۱۳۸۲)، «علوم بلاغی»، قم: مؤسسه فرهنگی دار الذکر.
- مدرسی، سید محمد تقی (۱۴۱۹)، «من هدی القرآن»، تهران: دار محبی الحسین .

- مراغی؛ احمد بن مصطفیٰ (۱۹۹۶)، «تفسیر المراغی»، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱)، «الأمثل فی تفسیر کتاب اللہ المنزل»، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب .

